

## اردوغان: اگر قدس را از دست دهیم کعبه هم از دست خواهد رفت

اردوغان طی اظهاراتی درباره اقدام اخیر آمریکا در به رسمیت شناختن قدس به عنوان پایتخت رژیم اسرائیل، گفت که از دست دادن این شهر به معنای از دست دادن مکه مکرمه و مدینه منوره است. رجب طیب اردوغان شامگاه جمعه در واکنش به این اقدام آمریکا گفت: «اگر قدس را از دست دهیم، مدینه را از دست خواهیم داد و اگر مدینه را از دست دهیم، مکه را از دست خواهیم داد و اگر مکه از دست رود، کعبه هم چنین از دست خواهد رفت».

وی اظهار داشت که تصمیم اخیر دونالد ترامپ در مورد بیت المقدس زنگ خطر برای توطئه‌های جدید علیه جهان اسلام است. اردوغان ادامه داد: «اگر مسلمانان نتوانند به این اقدام پاسخ مناسبی بدهند، این توطئه‌ها بر آن‌ها چیره خواهد شد».

شماره ۱۶۰ سال چهارم، یکشنبه، ۲۶ قوس، ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۱۷ دسامبر ۲۰۱۷

## تجارت جنگ؛ گروه داعش بعد از شکست از خاور میانه، افرادی را به شمال افغانستان جابجا کرده است!



گروه امیر پناهیان

روی این مینا، نیروهای امنیتی دفاعی و مردم افغانستان روزهای سختی را در پیش دارند. از یک سو این نیروها در جریان جنگ به دلیل ضعف مدیریت و رهبری تلفات سنگین را متحمل شده‌اند و به شدت آسیب پذیر اند، از جانب دیگر مردم نسبت به آینده ناامید اند و اعتماد و انگیزه‌ی شان را نسبت به حکومت و پروسه‌ی صلح از دست داده‌اند. در چنین حالت، آن چه قابل پیش‌بینی است، گسترش جنگ و دست بلند تروریستان و سازمان‌های استخباراتی حامی آنان در منازعه‌های کنونی این سرزمین اند، که با راهاندازی فعالیت‌های گسترده‌ی تخریبی و گسترش ساحات جنگ به گوشه و کنار کشور، می‌توانند پایه‌های امنیت را بیش از هر زمان دیگر سست کنند، ثبات سیاسی هر چند اندک را از میان ببرند و پایه‌های متزلزل دولت را متزلزل‌تر کنند.

## نشست سه جانبه افغانستان، پاکستان و ناتو در کابل

نشست دبروز شنبه میان رئیس ابراسیون وزارت دفاع افغانستان، هیئت نظامی پاکستان به رهبری رئیس ابراسیون اردوی آن کشور و ماموریت حمایت قاطع در کابل جریان دارد. تون جنرال دولت وزیری؛ سخنگوی وزارت دفاع ملی گفته است: در این نشست در مورد مسایلی که در دو طرف خط دیورند وجود دارد گفت‌وگو می‌شود و تلاش می‌شود مراکز هماهنگی که در امتداد خط میان دو طرف قبیل وجود داشت بار دیگر فعال گردد.

نشست سه جانبه میان مقامات نظامی افغانستان، پاکستان و نیروهای ماموریت حمایت قاطع در حالی برگزار شده که برخی مناطق سرحدی افغانستان همواره از سوی پاکستان مورد حملات راکتی قرار گرفته و این حملات تلفات و خسارات نیز در پی داشته است. هم‌چنان مقامات افغان می‌گویند که مشکل ورود مخالفان مسلح دولت از خاک پاکستان به این کشور با برجا بوده و حصار کشی از سوی پاکستان در امتداد خط دیورند ادامه دارد و این مسایل واکنش‌های جدی را در افغانستان برانگیخته است.

## چهار هزار آواره در سرپل؛ کاری از حکومت محلی ساخته نیست

رئیس شورای ولایتی سرپل و شماری از باشندگان روستای تبر ولسوالی سانچارک این ولایت می‌گویند، بیش از ۴ هزار خانواده این روستا به دلیل جنگ میان طالبان و نیروهای امنیتی بی‌جا شده و در وضعیت بدی به سر می‌برند.

محمدنور رحمانی، رئیس شورای ولایتی سرپل با نگرانی از وضعیت بد این خانواده‌ها می‌گوید، اگر حکومت محلی و مرکزی به این بی‌جاشده‌گان توجه نکنند، فاجعه انسانی رخ خواهد داد.

بی‌جاشده‌گان می‌گویند که به آب، مواد خوراکی و سرپناه دسترسی ندارند و در وضعیت بدی به سر می‌برند. به گفته آنان، در نتیجه سردی هوا، شب گذشته دو کودک نوزاد تلف شده‌اند. ذبیح‌الله امانی، سخنگوی والی سرپل به رسانه‌ها می‌گوید، با توجه به وضعیت و آمار بی‌جاشده‌گان روستای تبر ولسوالی سانچارک، رسیده‌گی به مشکلات آنان از توانایی حکومت محلی بالا است.

به گفته مسؤولان محلی سرپل، روستای تبر پس از آن به دست طالبان سقوط کرد که کریم رئیس، فرمانده پیشین حزب اسلامی با ۳۰ تن از افرادش به طالبان پیوست و این روستا را به افراد این گروه واگذار کرد.

## جایگاه انسان شهروند در نظم استبدادی برتر از جایگاه برده نیست!

روستایی



باورها و عقایدش ایمان داشته باشند و به خون تبار مربوطه‌اش احترام گذارند. در نگاه تبارگرایان، برابری انسان‌ها معنی و مفهوم واقعی ندارند. در این نظام، انسان‌ها پیشاپیش در اجتماعات مربوطه‌اش برچسب خود را دارند. این برچسب می‌تواند طبیعی و مادرزاد و موروثی باشد و یا به گونه‌ی اکتسابی پذیرفته شده باشد. اول‌تر از همه در چنین نظم ضد انسانی چهره و صورت طبیعی انسان، گفتار و سبک گویش او می‌تواند برای او اسباب خوش‌بختی و یا بدبختی به حساب آید. تشخیص افراد موفق و مخالف نظم حاکم چندان دشوار نیست. ساختار فزیک طبیعی افراد و نوعیت اعمال اعتقادی‌اش نظم حاکم را از هر جهت کمک می‌نماید. صورت افراد شهادت بر هویت افراد می‌دهد، زبان گفتاری‌اش در تشخیص افراد برای باورمندان قبیلوی کمک می‌نماید، و چگونگی رفتار او را در چشم نظم حاکم معرفی می‌کند.

زمانی که نظم تباری در حال شکل‌گیری است، در کنار تمامیت‌خواهی قدرت، استبداد رأی، ایجاد دیکتاتوری و خود کامگی یا به پای آن تولید می‌شود. در چنین شرایط نگاه نظم تباری جدا از هم‌تباران، به مردم تحت سلطه نگاه تحقیر و توهین است. در این گونه نگرش جدا از تبار هم‌خون، اجتماعات غیر هم‌خون مکلف اند، تا دیکته‌ی دیکتاتور را هر چه عاجل عملی نمایند. در غیر آن خائین، محل امنیت ملی و یا گماشته‌ی دست‌های بیرونی اعلام می‌شوند. در نظم استبدادی، در عین زمان که دیکتاتور خود را واجب‌الاحترام و مقدس می‌داند، عقاید، باورها و خون تباری‌اش را هم قابل حرمت تبلیغ می‌نماید، در این چنین وضعیت است، که توده‌ها ناگزیر اند در چندین جهت به مقام برتر دیکتاتور و نظم استبدادی تکریم نمایند، علاوه بر آن به

## اعتقادات مذهبی و باورهای قومی؛ موتور متحرک جنگ طالبان برای رسیدن به قدرت

کوهبندی



مبارزه‌ی عملی جنبش‌های افراطی نشان می‌دهد، که مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی و هم جزء از برنامه‌ی عملیات تاکتیکی آن‌ها به شمار می‌رود. در این شیوه‌ی مبارزه مسئله‌ی مصالحه و آشتی با مخالفان، اساس در برنامه‌های این گروه‌ها جای ندارد. جدا از مسئله‌ی تاجیکستان تا کنون در هیچ جای دنیا دیده نشده، که افراطیون به زور و فشار نظامی گردن گذاشته و به صلح راضی گردیده باشند. نمونه‌ی بی‌شمار از مقاومت تا آخرین نفس از سوریه تا عراق، از افغانستان تا لیبی، شاخ آفریقا و جنوب شرق آسیا به ما نشان می‌دهد، که افراطیون جدا از دسترسی به قدرت به هیچ گزینه‌ی دیگر گردن نمی‌گذارند. بستر مبارزاتی جنبش‌های افراطی افغانستان بوده و به نظر می‌رسد گروه‌های افراطی پس از مبارزات نفس‌گیر در سطح جهانی، بار دیگر در حال برگشت به این کشور اند.



## گپ مردم



### دادگاه بین‌المللی جزایی و مسیر طولانی

#### تأمین عدالت برای قربانیان جنگ

افغانستان اساسنامه‌ی رُم (سند تأسیس محکمه‌ی بین‌المللی جزایی) را ۱۴ سال پیش از امروز (۱م، ۲۰۰۳م) امضا کرد و رسماً به عضویت این محکمه‌ی بین‌المللی در آمد. با این وجود اما تا هنوز این نهاد نتوانسته است، جنایات جنگی در افغانستان را بررسی نماید و مرتکبین این جنایات را به دادگاه بکشاند. هر چند محکمه‌ی بین‌المللی جزایی (ICC)، یکسال پیش از امروز برای اعزام هیاتی به افغانستان به منظور گفتگو با سران حکومت، اعلام آمادگی کرده بود، ولی آغاز کار رسمی این محکمه برای انجام تحقیقات و بررسی جنایات جنگی تا ۲۰ نوامبر سال جاری طول کشید و به تأخیر افتاد. به تاریخ بیستم ماه گذشته بود، که دادگاه بین‌المللی جزایی خواستار بررسی جنایات جنگی و آغاز تحقیق در این مورد در افغانستان شد، اقدامی که شهروندان افغانستان از سال‌ها به این سو منتظر آن بودند.

این اقدام هرچند دیر هنگام است، اما ظاهر ن جدی و عملی به نظر می‌رسد، زیرا سازمان دیدبان حقوق بشر هم، در روزهای گذشته با نشر یک سند پرسش و پاسخ در مورد وضعیت افغانستان، گفته است؛ درخواست پی‌گیری جنایات جنگی، از سوی محکمه بین‌المللی جزایی می‌تواند مسیر طولانی دست‌رسی به عدالت را برای قربانیان آغاز نماید. مسوول بخش عدالت انتقالی این سازمان افزوده است: "این درخواست، پیامی مهم به آن‌هایی می‌فرستد که معتقد بودند، با وجود ارتکاب جرایم سنگین در افغانستان، می‌توانند از اجرای عدالت فرار کنند." با این اوصاف می‌توان به این مسئله امیدوار بود، اکنون که نهادهای حامی حقوق بشر در یک‌همسویی قرار دارند، آغاز تحقیق در مورد جرایم و جنایات جنگی که از سوی گروه‌های تروریستی، افراد زورمند و طرف‌های درگیر خشونت در جریان جنگ در افغانستان صورت گرفته است، شناسایی گردد و مرتکبین این جنایات به محکمه کشانده شود. با این وجود در جریان این پروسه اما دو نکته نباید از چشم بیفتد:

یک: در جریان تحقیق به ایمنی و کرامت انسان‌ها بیشتر از هر چیز دیگر اهمیت داده شود. شرایط به‌گونه‌ای است، که افراد و گروه‌های ناقض حقوق بشر در کشور به صورت گسترده فعال اند، تفکر و گرایش به خشونت در جامعه پُر رنگ است، افرادی متهم به جرایم جنگی در نهادهای حکومتی از قدرت کافی برخوردار اند و از همه مهم‌تر نگاه بشردوستانه به پیامدهای ناگوار جنگ هرگز وجود ندارد. در چنین یک وضعیت، پروسه‌ی تحقیق، بررسی و به دادگاه‌کشیدن مرتکبین جنایت باید به‌گونه‌ای صورت بگیرد، که هم عدالت تأمین گردد و هم ایمنی افراد و شهروندان جامعه تضمین شود، تا در آینده هر فرد یا گروهی که به جنگ شرکت می‌کنند، به عواقب و پیامد اعمال شان بیندیشند و بر سر مردم ظلم و ستم روا ندارند. به بیان واضح‌تر این پروسه نباید به صورت نمادین اجرا شود، بلکه باید همه‌جانبه، حقیقی و فراگیر عملی شود.

دو: با توجه به این‌که در جریان جنگ‌های مسلحانه‌ی دوامدار در افغانستان، حقوق شهروندی افراد به‌طور گسترده از سوی طرف‌های درگیر خشونت نقض شده‌اند، روی این مبنا آنچه برای دستیابی به عدالت، مهم و حیاتی به نظر می‌رسد، اراده‌ی جدی محکمه‌ی بین‌المللی جزایی و نهادهای مدافع حقوق بشر، برای بررسی مستمر و دوامدار موارد نقض حقوق جنگ و ارتکاب جنایات‌های ضد بشری افراد و گروه‌های دخیل در جنگ در افغانستان است. به این دلیل که بدون اراده‌ی جدی نمی‌توان حکومت و افراد زورمند را به پاسخ‌گویی وادار کرد و گروه‌های شورش را مجبور به رعایت کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق بشردوستانه نمود. بنابراین لازم است تا هم‌زمان با این که بررسی‌ها به صورت دوامدار صورت می‌گیرد، کوشش شود از حقوق جنگ و کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق بشردوستانه یک فهم مشترک خلق گردد و افراد و گروه‌ها مجبور به رعایت آن شود.

# تجارت جنگ؛ گروه داعش بعد از شکست از خاور میانه، افرادش را به شمال افغانستان جابجا کرده است!

نفوذ شان وسعت ببخشند.

این احتمال زمانی قوی‌تر می‌شود، که به پیش‌بینی‌ها و تحلیل‌ها در این زمینه نظر بیندازیم و به اهداف گروه دولت اسلامی (داعش) توجه کنیم. بسیاری از کارشناسان و آگاهان معتقد اند که اساسی‌ترین دلیل نآمن‌سازی شمال بر می‌گردد به هدف بلند مدت داعش برای رسیدن به مرزهای روسیه، موضوعی که روس‌ها هم بارها از آن ابراز نگرانی کرده‌اند و احتمال دلیل نزدیک شدن روسیه به گروه طالبان به همین خاطر است، تا روس‌ها بتوانند در یک جنگ نیابتی از طالبان در برابر داعش استفاده نمایند و به این ترتیب دست آنان را از مرزهای شان به دور نگه دارند. بر اساس تحلیل‌ها و اطلاعات موجود، بیشترین درگیری‌های سال جاری در بخش‌های شمال کشور به همین خاطر صورت بوده است. با این وصف، آنچه قابل پیش‌بینی است، این است که در سال آینده این تقابل و خشونت بیشتر خواهد شد، زیرا گروه‌های تروریستی با جابجایی در مناطق استراتژیک و مناسب برای جنگ، به صورت گسترده و هماهنگ در چند جبهه آمادگی حملات تهاجمی‌شان را به هدف تحت کنترل گرفتن صفحات شمال روی دست گرفته و قرار معلوم قدرت‌های حامی آنان امکانات کافی برای این افراد تهیه نموده‌اند، به این دلیل که چند ماه پیش گزارش‌های منتشر شد که نشان می‌داد؛ شب‌هنگام هلیکوپترها برای نیروهای طالبان در ولایات شمال امکانات نظامی انتقال می‌دهند.

روی این مبنا، نیروهای امنیتی\_دفاعی و مردم افغانستان روزهای سختی را در پیش دارند. از یک‌سو این نیروها در جریان جنگ به دلیل ضعف مدیریت و رهبری تلفات سنگین را متحمل شده‌اند و به شدت آسیب‌پذیر اند، از جانب دیگر مردم نسبت به آینده ناامید اند و اعتماد و انگیزه‌ی شان را نسبت به حکومت و پروسه‌ی صلح از دست داده‌اند. در چنین حالت، آنچه قابل پیش‌بینی است، گسترش جنگ و دست بلند تروریستان و سازمان‌های استخباراتی حامی آنان در منازعه‌ای کنونی این سرزمین اند، که با راه‌اندازی فعالیت‌های گسترده‌ی تخریبی و گسترش ساحات جنگ به گوشه و کنار کشور، می‌توانند پایه‌های امنیت را بیش از هر زمان دیگر سُست کنند، ثبات سیاسی هرچند اندک را از میان ببرند و پایه‌های متزلزل دولت را متزلزل‌تر کنند.

با این اوصاف آنچه دشوار به نظر می‌رسد، راه غلبه بر این چالش‌هاست، زیرا در شرایط کنونی، هم نیروهای امنیتی در بحران مدیریت و بی‌انگیزگی غرق اند و هم دخالت قدرت‌های بزرگ، جنگ را پیچیده‌تر از گذشته کرده‌اند. در این میان آنچه بیشتر از هر چیز دیگر مهم و حیاتی است، جست‌وجوی یک مجرای رهایی‌بخش از این وضعیت است. مجرای که حداقل بتواند خیر عمومی شهروندان این سرزمین را به گونه‌ی نسبی تأمین کند و آفت‌های کُشنده‌ای را که آینده‌ی مردم را تهدید می‌نماید برطرف سازد. این مجرا در هیچ‌صورتی به وجود نه خواهد آمد، مگر این‌که منافع ملی و خیر عمومی بر مبنای یک گفت‌وگو ملی و همگانی باز تعریف شود، اهداف پس‌پرده‌ی بازیگران بزرگ شناسایی گردد و در تناسب به آن برنامه‌های پیش‌گراانه طرح شود. این جاست که از چنین وضعیت رقت‌انگیز و دام‌های که برای بدبختی سرزمین ما پهن شده‌اند، نجات خواهیم یافت و خود مالک سرنوشت خود خواهیم شد.

واقعیت این است که در عصر جدید و در روزگار کنونی، هر کسی و هر ملتی مسوول وضعیت خود است. این باور عمومی و پُررنگ در میان مردم که گویا مسوول تمام شوریختی‌های افغانستانی‌ها دیگران اند، نه تنها یک توهم اشتباه و ساده‌لوحانه‌ای بیش نیست، بلکه اساسن بدبختی و درماندگی مردم این سرزمین از همین باور و پندار اشتباه کلید می‌خورد. زیرا وقتی باور غالب در یک جامعه به گونه‌ی باشد که اعضای آن سرنوشت‌شان را به تقدیر گره بزنند، اتفاقات و رُخدادها را به خدا پیوند دهند و دیگران را مسوول وضعیت شان بدانند، در چنین یک حالت نباید توقع این را داشته باشند که سرنوشت شان با شرف و افتخار شهروندی همراه باشند. اگر واقعن شهروندان افغانستان در خواب ذلت‌بار فرو نه رفته و ادعا دارند که صاحب رأی، اراده و انتخاب مستقل اند، نباید سرنوشت و آینده‌ی شان را به دست بیگانگان بسپارند، بلکه قبل از فوت آخرین فرصت‌ها برای تغییر زندگی خشونت‌بار شان به خود آیند، برنامه بریزند و متحدانه در برابر این سناریوی مرگ‌آفرین ایستاد شوند. در غیر این صورت به قول معروف زندگی در این سرزمین سخت خواهد بود و آینده‌ی باشندگان آن، نامعلوم.

**با این اوصاف آنچه دشوار به نظر می‌رسد، راه غلبه بر این چالش‌هاست، زیرا در شرایط کنونی، هم نیروهای امنیتی در بحران مدیریت و**

**بی‌انگیزگی غرق اند و هم دخالت قدرت‌های بزرگ، جنگ را پیچیده‌تر از گذشته کرده‌اند. در این میان آنچه بیشتر از هر چیز دیگر مهم و حیاتی**

**است، جست‌وجوی یک مجرای رهایی‌بخش از این وضعیت است. مجرای که حداقل بتواند خیر عمومی شهروندان این سرزمین را به گونه‌ی نسبی**

**تأمین کند و آفت‌های کُشنده‌ای را که آینده‌ی مردم را تهدید می‌نماید برطرف سازد. این مجرا در هیچ‌صورتی به وجود نه خواهد آمد، مگر این‌که**

**منافع ملی و خیر عمومی بر مبنای یک گفت‌وگو ملی و همگانی باز تعریف شود، اهداف پس‌پرده‌ی بازیگران بزرگ شناسایی گردد و در تناسب به**

**آن برنامه‌های پیش‌گراانه طرح شود.**

## اعتقادات مذهبی و باورهای قومی؛ موتور متحرک...

پس از سال‌های ۲۰۰۶م و شکل‌گیری گروه‌های تندرو مسلح، در میان این همه گروه‌ها نقش محوری و کلیدی کماکان در دست طالبان قرار دارد. این گروه که در سایه‌ی دامن‌زدن به تمایلات قومی و اعتقادی، ریشه‌ی اجتماعی‌برایش کسب کرده است، در ساحات زیر اداره‌اش ده‌ها گروه تندرو دیگر را حمایت و به شکل نیروهای فدایی در خط مقدم جنگ از آن‌ها کار می‌گیرد. این تاکتیک سبب می‌شود، که طالبان علاوه بر استفاده از قوای بشری و نیروی نظامی آن گروه‌ها از تجارب آنان در جنگ و از امکانات اقتصادی و روابط سیاسی آن‌ها در بخش‌های دیگر نیز استفاده نمایند.

در وضعیت کنونی، که رویا رویی خونین میان افراطیون و دولت زیر حمایتی ناتو و ایالات متحده تشدید گردیده است، ورود این گروه‌های جنگ دیده و کار کشته می‌تواند در ارتقای اعتماد به نفس، گسترش نیروی نظامی، تمویل و ایجاد مورال جنگی به خوبی مفیدیت‌اش را تثبیت نمایند. به هر اندازه نیت این گروه‌ها افزایش یابد، تأثیر آن‌ها در میدان جنگ و فشار آن‌ها از لحاظ اعتقادی روی طالبان بیشتر می‌شود. آن چنان‌که در روزهای سقوط امارت اسلامی، امیر آن امارت نه توانست جدا از رهبری القاعده تصمیم بگیرد، حال نیز اوضاع به همان سمت و سو حرکت می‌نماید. طالبان با استفاده از فرصت فراهم شده، علاوه بر دامن‌زدن به تمایلات تباری و اعتقادی، در مواظبت و حراست از این گروه‌ها هم می‌کوشند، میدان جنگ را با استفاده از این گروه‌ها به نفع‌اش گرم نگاه‌دارند.

این گروه‌ها که در کنار جنگ با تاکتیک و شیوه‌های متنوع جنگ چریکی، جهوی و استقامت در ایجاد

پایگاه‌ها، تجربه‌ی بزرگ را با خود در افغانستان می‌آورند، بهترین مربیان و کارآموزان جنگ را با خود در این کشور وارد می‌کنند، یقین در چگونگی تاکتیک‌های جنگی به طالبان مؤثریت آن را تثبیت و هر روز بیشتر از روز پیش جایگاه‌شان را در ساحات جنگی استحکام می‌بخشند. بخش وسیع از این گروه‌ها که از درون پایگاه‌های جنگی از سوریه و عراق برگشته‌اند، در ایجاد استحکامات جنگی و تاکتیک‌های دفاعی به خوبی تجربه اندوخته‌اند. این تجارب جنگی استحکاماتی، طالبان را که اغلب به جنگ و گریز عادت کرده‌اند، تشویق می‌نماید تا در ساحات استراتژیک مقاومت و پایداری را درون استحکامات جنگی به شکل دفاعی به خوبی مدیریت نمایند. موجودیت اراضی کوهستانی، گرایش غلیظ و پر رنگ قومی و باورهای عمیق افراط‌گرایانه و ارتقای مورال جنگی به طالبان فرصت می‌دهند، تا بیشتر از گذشته به پیروزی در جنگ باور داشته باشند.

مدیران کلان جنگ که جدا از تمایلات سیاسی به منافع اقتصادی این جنگ نیز کمتر از منافع سیاسی آن ارزش قابل نیستند، اکنون توانسته علاوه بر انواع مالیات مذهبی، پروژه‌های جدی و پر درآمد اقتصادی را در استخراج معادن، کشت و تولید ترپاک، صنعت مواد مخدر، قاچاق و تجارت انواع سنگ‌های قیمتی و ده‌ها نوع اقتصاد جرمی سازمان‌دهی نمایند، این جنگ برای آن‌ها تنها یک جنگ مقدس اعتقادی و یا مبارزه برای تمامیت‌خواهی قدرت قومی معنی نمی‌دهد، در کنار این انگیزه‌ها، ارزش قوی‌تر دیگری نیز وجود دارد، که همانا نفع اقتصادی از استمرار جنگ است.

ورود گروه‌های افراطی و باور افراطیون بین‌المللی در افغانستان سبب می‌شود، که حامیان امارت اسلامی

انگیزه‌ی قوی جنگ را در سایه‌ی منافع عمومی دنیای اسلام پنهان ساخته و خود را از انزوای که از برچسب قومی بدان دچار گردیده‌اند، نجات داده و با ورود گروه‌های افراطی که به ویژه به ملیت‌ها و اقوام آسیایی و آن‌هم آسیای مرکزی و قفقازی‌ها که اغلب ترک‌ها، مغول‌ها و یا گروه هم‌خون با آن‌ها اند، به ملیت‌ها و اقوام غیر هم‌خون‌شان در افغانستان نشان می‌دهند، که طالبان با انگیزه‌ی قومی نه، بلکه با انگیزه‌ی فراتر از آن به مبارزه اقدام کرده‌اند.

در این صورت بر چسب اهداف پنهان قومی کم‌رنگ گردیده و باورهای اعتقادی، که مورد پسند بخش‌های وسیع از جامعه‌ی سنتی، ملیت‌ها و اقوام غیر هم‌خون با طالبان است پر رنگ گردیده و طالبان با یک تیر دو هدف را نشان گرفته و با این روش می‌توانند حداقل بخش از ملیت‌ها و اقوام هم‌باور از لحاظ مذهبی را با خود هم‌نوا سازند. به هر اندازه طالبان در این کار شیوه مانور نمایند، موضوع و انگیزه‌های دیگر جانشین آن می‌شود، که یکی از آن جمله موضوع زبان است. طالبان در این میدان هیچ‌گونه ابزار برای مانور و انحراف فکر ندارند، تاجیک‌های تاجیکستان و پارسی زبانان ایران و آذربایجان به گرایش‌های افراطی از نوع طالبانی باور ندارند و یا اگر باور هم داشته باشند، باورهای آنان اغلب زیر مدیریت ایران پارسی زبان قرار می‌گیرد، که آن‌هم با بخش‌های وسیع از حامیان امارت اسلامی مشکل بنیادی دارد. در نتیجه می‌توان با جرأت گفت که ورق بازی سیاسی برای طالبان تنها تحریک انگیزه‌ی قومی و دامن‌زدن به باورهای افراطی است، که در پوشش آن می‌تواند اهداف بزرگ‌شان را که همانا از نگاه راهبردی دست‌رسی به تمامیت‌خواهی قدرت و آن‌هم در حیطه‌ی تصرف یک قوم است میدان بازی را فعال نگاهداشته و منازعه را استمرار دهند.

## نظم استبدادی و انسان شهروند؛ دو مفهوم متضاد...

در فضای زیر سلطه‌ی چنین اعتقادات و باور، کشور به بازار برده‌فروشان می‌ماند، که برده‌فروشان بر آن فرمان می‌رانند، برده در چنین نظام اراده‌ی مستقل ندارد. او زمانی که به بازار برده‌فروشان کارش کشیده است، مدیریت اراده‌ی او در دست برده‌داران و برده‌فروشان قرار گرفته است. او حق ندارد در مورد چگونگی فروش‌اش به برده‌دار شرط و شروط وضع نماید. او برده است، برده در منطق یونان باستان حیوان ناطق است، این حیوان نقش کالا را دارد، مالک کالا می‌تواند او را روزی به سیاه و زمانی هم به سفید بفروشد. خون قوم و اعتقادات برای موتور این حرکت روغن تولید می‌نماید، در این باور انسان شهروند و برابر وجود ندارد. انسان غیر هم‌خون در نظم تباری برده‌ای بیش در نزد تبار حاکم نیست. از آن‌جای که در این گونه نظم، حقوق شهروندی جزء جزئیات و مزخرفات به حساب می‌آید، حقوق انسان، قومی و مذهبی خود به خود جایگاه‌اش را از دست داده و راهی فراموش‌خانه‌ی حاکمیت تباری می‌گردد.

شگرد نظم تباری به ویژه در سال‌های پسین در این است، که بسیاری از این گونه تبارگرایان با تبلیغات اغواگرانه و دروغین اکثریت ملیت‌ها و اقوام محروم را توانسته آن‌چنان مسحور نمایند، که به جای سلب اعتماد از آن، دو دسته به آن‌ها چسبیده و آن‌را ناجی

خود می‌دانند. بدبختی انسان سحر زده در این است که با وجود احساس و درک از سرکوب، در عمل هم همانند گنجشک گیر افتاده در حوزه‌ی دید مار، تنها راه نجات‌اش را رفتن در کام مار می‌داند. این وضعیت کار را به آن نقاط حساس رسانده که عده‌ای جز فریاد فرمان‌برداری از توریته‌ی تباری کار و پیشه‌ای دیگری را برایش جستجو نمی‌توانند. نظم تباری آن‌چنان که در درون به دنبال حامیانش سرگردان است، در بیرون بیشتر از آن می‌کوشد تا منبع حمایتی قوی‌تری را غرض استحکام اقتدارش در کنارش داشته باشد. خفت و خواری در این زمینه برای او مفهوم و معنی ندارد. اهمیت مسئله در این است که چگونه منافع قدرت‌های مغرض را در هم‌خوانی با خود سمت و سو می‌دهد و با استفاده از آن به توریته‌اش استحکام می‌بخشد. حال و روز‌گار انسان تحت سلطه در چنین نظم اقتدارگرا زمانی هراسناک می‌شود، که سلطه‌ی تبار حاکم از بیرون با ابزار مورد نیاز برای سرکوب او آمادگی نشان می‌دهد، در این صورت است که او در تاختن روی انسان تحت سلطه‌اش در عین حال که چهارنعل می‌راند، نه تنها احساس راحتی می‌نماید، بلکه غرور کدایی نیز در ذهن‌اش نقش می‌بندد.

قانون و نظم مورد پذیرش جامعه‌ی بشری برای نظم این چنینی، کتابچه‌ی شیطان معنی می‌دهد و پیروی از

قوانین و معیارهای مورد پسند جامعه‌ی انسانی برای او تابعیت از شیطان به شمار می‌رود. در نظام باورمند به اعتقادات افراطی و باورهای قومی در ظاهر همه خوبی‌ها وجود دارد و در تبلیغات دروغین گه‌گاهی از آن حمایت هم می‌شود، قانون اساسی موجود است. کاریکاتور از نمایندگان گویا مردم زیر سقف‌های چندین گانه جمع و جور اند، تمثیل از قوه‌ی قضائیه و مجریه وجود دارد، اما همه این سناریوهای مضحک و خنده‌آور جز نقاب برای پوشش اهداف پنهان نظم تباری و یا توجیه و تأویل نیات صاحب اقتدار کار و پیشه‌ی دیگر ندارند.

در این نظم بهترین امتیازات و جای‌گاه به کسانی و به جمعیت‌های تعلق می‌گیرد، که بهترین توجیه‌گران اهداف پنهان نظم حاکم‌اند، و یا در سر به آستان کوبیدن و تملق به آن سر از پانمی‌شناسد و پدیده‌ای به نام عار و ننگ، خفت و خواری برای آن‌ها معنی و مفهوم معیاری ندارد. روز و روزگار کشور ما مدام چنین بوده و در این روزها نه تنها درون گروه‌های مخالف بلکه درون نظم رسمی نیز چنین است. قانون آسمانی و زمینی ظاهرن موجود است، مجالس نمایندگی در کنار دو قوه‌ای دیگر در این سوی پرده و در آن بخش دیگر انواع شوراها اعتقادی وجود دارد. در حالی که در دنیای واقعی جز دستور و فرمان فرماندار هیچ سندی مشروعیت واقعی ندارد.

## توان نظامی ارتش افغانستان پیش از فروپاشی

"نیروهای مسلح افغانستان متشکل از چهارصد هزار نیروی نظامی بود که ۲۲۰ هزار آن مربوط به ارتش، بیش از ۹۳ هزار آن مربوط پولیس و بیش از ۹۰ هزار مربوط سازمان استخبارات دولتی (خاد یا واد) به شمول گارد ریاست‌جمهوری، می‌شد.

اسلحه و تجهیزات این نیروها:

۱۵۶۸ چین تانک؛

۸۲۸ ماشین‌محاروبی؛

۴۸۸۰ عراده توپ؛

۱۲۶ فروند هواپیمای جنگنده و بمب‌افکن نوع میک و سو ۲۲؛

بیش از ۲۰۰ هواپیمای ترانسپورتنی نظامی و چرخ‌بال‌های جنگی و باربری.

فعال نگهداشتن و حفظ این ماشین عظیم نظامی، فقط با کمک بی‌حد و حصر اتحاد شوروی ممکن و عملی بود؛ اما فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ به این کمک‌ها نقطه‌ی پایان گذاشت. پایان این کمک‌ها، دولت حزب دموکراتیک خلق را به سوی فروپاشی برد. (محمداکرام اندیشمند، روزنامه‌ی ماندگار) چنان‌چه بر اساس یک محاسبه‌ی واقعی در اواخر سال ۱۳۷۰ خورشید، نیروهای امنیتی افغانستان شامل ارتش، پولیس، امنیت، قوای زرهی، قوای هوای، سرحدی، قوای کششی و قوای زمینی که همه‌ی آن‌ها دارای اسلحه و تجهیزات ذیل نظامی بودند:

۱-انواع اسلحه‌ی ثقیله و خفیفه: یک‌میلیون میل؛

۲-انواع تانک‌های محاروبی و زرهی: بیش از ۲۵۰۰ چینی

۳-ماشین‌های محاروبی و زره‌پوش‌های زرهی: بیش از ۳۰۰۰ چین و عراده؛

۴-انواع توپ‌های هاوان، دهشکه و زیکیوها: بیش از ۶۰۰۰۰۰ عدد؛

۵-انواع وسایط حمل و نقل: بیش از ۲۹۰۰۰ عراده؛

۶-انواع دستگاه مخابره، استحکام و لوژیستیکی: بیش از ۴۸۰۰۰ پایه، دستگاه و عراده؛

۷-انواع طیارات جنگی، جت‌های بمب‌افکن، طیارات حمل و نقل و چرخ‌بال: بیش از ۵۶۰ بال؛

۸-راکت‌های رهبری‌شده‌ی اسکاد: ۸ دستگاه؛

۹-راکت‌های راهبردی‌شده‌ی لونا و اوراگان: ۲۸ دستگاه؛

۱۰-راکت‌های ریاکتیف زمین به هوا: ۱۰۰۰۰۰ فیر؛

۱۱-مهمات اسلحه: بیش از ۱۰۰۰۰۰ تُن؛

۱۲-انواع سلاح‌های سابق و به دست‌آمده از طریق جنگ که در انبارها ذخیره شده بود: بیش از ۱۰۰۰۰۰ میل؛

۱۳-فابریکات ترمیم سلاح: ۶ فابریکه؛

۱۴-پرزه‌جات انواع وسایط و اسلحه‌ی جنگی: به ارزش بیش از ۵ میلیارد دالر؛

۱۵-مواد اولیه، روغنیات، البسه و همه‌ی امکانات لوژیستیکی برای مدت شش‌ماه تا یک‌سال در همه‌ی قطعات."

منبع: سیاست افغانستان؛ روایتی از درون، سینتا رنگین دادفر، چاپ اول،

انتشارات عازم و انتشارات پرنیان، صص ۳۴۰-۳۴۱



- تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
- "صدای مردم افغانستان" از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند. اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس‌بوک: هفته‌نامه صدای مردم

آدرس دفتر: کابل، کارته - ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

مدیر مسئول

عبدالخالق آزاد

شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸

سر دبیر

اسحق‌علی احساس

ایمیل: sadaaym@gmail.com

زیر نظر شورای نویسندگان

سال چهارم، یکشنبه، ۲۶ قوس ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۱۷ دسامبر ۲۰۱۷ میلادی

شماره‌ی ۱۶۰

## وعده‌های که شعار باقی ماند، آرزوهای که بر باد رفت!

محمد نسیم نظری

با گذشت هر روز از عمر حکومت وحدت ملی، آرزوهای مردم افغانستان کم کم به یأس و ناامیدی مبدل می‌گردد. حکومت وحدت ملی با عبور از انتخابات جنجالی ۱۳۹۳ با فشارهای دیپلمات‌ها و سفیران مقیم در کابل و نیز پا در میانی حکومت وقت آمریکا روی کار آمد. هر چند این ساختار در روزهای نخستین کاری‌شان از اصلاحات بنیادین و همه‌جانبه در سطوح مختلف حکومت سخن می‌گفت، اما با مرور زمان در متن تحولات و بده‌بستان‌های سیاسی نتوانست/تخواست، اصلاحات را که از آن حرف می‌زد، عملن در ساختارهای سیاسی کشور ایجاد نمایند.

فشارهای جامعه‌ی جهانی برای آوردن اصلاحات و تعریف یک میکانیسم مشخص اداری-سیاسی برای دستگاه‌های اداری و دیپلماتیک در افغانستان تا هنوز نتیجه‌بخش نبوده و این کشور کماکان در متن نگاه‌های انحصارگرایانه و تبعیض‌آمیز قرار دارد. تهددات رهبران حکومت وحدت ملی به مردم افغانستان بدون کدام دلیل مشخص در متن تحولات سیاسی و بسترهای اداری نادیده گرفته شده و هیچ نوع اراده‌ی پاسخ‌گویی در مقابل مردم و شهروندان وجود ندارد. هرچند ساختارهای اداری کشور با افتتاح پروژه‌های عمرانی و انکشافی، بخشی از فشارهای عمومی را در سطح رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی کاهش می‌دهند، اما واقعیت عینی و مسلم این است که هیچ‌گونه تغییرات جدی و مثبت در راه نیست، بلکه وخامت اوضاع به حدی است که چاره‌ای غیر از فریب افکار عامه در مناسبات سیاسی و نزد رهبران شریک در این ساختار باقی نمانده است. آن‌ها از این حربه به عنوان آخرین ابزار دفاع در برابر تهاجمات مدنی و انتقادهای احزاب سیاسی و گروه‌های خارج از تعاملات کنونی، استفاده می‌کنند.

مردم افغانستان نه تنها شاهد تحولات مثبت در زمینه‌های مختلف نبودند، بلکه شاهد یک افول باورنکردنی اما واقعی هستند، این زوال سیاسی نتیجه‌ی عدم کفایت مدیران ارشد و هستند، این زوال سیاسی نتیجه‌ی عدم کفایت مدیران ارشد و شریک در قدرت کنونی بوده که نه تنها اراده‌ی جدی برای

اصلاحات ندارند، بلکه فاقد روحیه‌ی ملی بوده و منکر واقعی نظام مردم‌سالاری و مبتنی بر اراده‌ی جمعی نیز هستند. ساختار کنونی دو پهلو است، که در یک طرف آن قلدوران و زورگویان حضور دارند و از هیچ طریقی اشباع نگردیده، بلکه تنها راه رسیدن به هدف را استفاده از انواع ابزارهای خشین و مخالف ارزش‌های حقوق بشری می‌دانند. آن‌ها نه تنها به دموکراسی و آزادی بیان باور ندارند، بلکه مولفه‌های از این دست را منافی منافع سیاسی و حزبی‌شان می‌دانند. این گروه به دنبال غارت و چپاول اموال عمومی بوده و در این راه از هیچ تلاشی دریغ نمی‌ورزند. اما طرف دیگر قدرت کسانی اند، که از وجود مولفه‌های مدرن چون؛ حقوق بشر، آزادی بیان، آزادی زنان و دموکراسی، بیشترین استفاده نموده و از مجاری مذکور به نان و نوا رسیدند. با تأسف فراوان که این گروه نیز نه تنها به این مولفه‌های انسانی باورمند نبوده، بلکه در ساختارهای سیاسی آن‌ها را ضیاع وقت و رفتن به سوی جامعه‌ی آرمانی تعریف می‌کنند. این گروه بیشترین سهم در اداره‌ی مملکت داشته و با قاطعیت تمام در سطح افکار عمومی جلب توجه می‌نمایند.

این طیف سیاسی دخیل در خوان قدرت کنونی بیشترین جفای سیاسی یا به تعبیری بهتر، عمیق‌ترین ضربه‌ی فرهنگی و سیاسی به مردم و نظام افغانستان وارد نموده‌اند. آن‌ها با درک این مهم که شاید ابزارهای مدنی و ظرفیت‌های فرهنگی در

**مردم افغانستان نه تنها شاهد تحولات مثبت در زمینه‌های مختلف نبودند، بلکه شاهد یک افول باورنکردنی اما واقعی هستند، این زوال سیاسی نتیجه‌ی عدم کفایت مدیران ارشد و شریک در قدرت کنونی بوده که نه تنها اراده‌ی جدی برای اصلاحات ندارند، بلکه فاقد روحیه‌ی ملی بوده و منکر واقعی نظام مردم‌سالاری و مبتنی بر اراده‌ی جمعی نیز هستند. ساختار کنونی دو پهلو است، که در یک طرف آن قلدوران و زورگویان حضور دارند و از هیچ طریقی اشباع نگردیده، بلکه تنها راه رسیدن به هدف را استفاده از انواع ابزارهای خشین و مخالف ارزش‌های حقوق بشری می‌دانند. آن‌ها نه تنها به دموکراسی و آزادی بیان باور ندارند، بلکه مولفه‌های از این دست را منافی منافع سیاسی و حزبی‌شان می‌دانند. این گروه به دنبال غارت و چپاول اموال عمومی بوده و در این راه از هیچ تلاشی دریغ نمی‌ورزند.**



کشور زمینه‌های معادلات و مفاصد اخلاقی‌شان را محدود نماید به سرکوب نخبان و کارگزاران دستگاه‌های مدنی و قابلیت‌های سیاسی زدند و تا حد توان آن‌ها را از صحنه‌ی تعاملات و تصمیمات کلان ملی در سطوح مختلف حذف و به حاشیه راندند. این گروه مخوف و ملبس به کرباس دموکراسی با ادعاهای بلند و بالا در چارچوب پژوهی آمریکایی-افغانی به نام حکومت وحدت ملی دست به هر نوع اعمال خلاف انسانی و در تناقض با اصول کلی حقوق بشری زدند. فهرست کردن تمامی این موارد فرصت و زمینه‌ی فراوانی می‌طلبد که در خواش این مجلد نیست اما از میان انبوه این موارد می‌توان به گرفتن فرصت‌های سیاسی از مردم و سرکوب هر نوع اعتراض همگانی و مبتنی بر مطالبات شهروندی، اشاره کرد. فرصت ندادن به احزاب سیاسی در درون ساختارهای تصمیم‌گیری، بی‌اعتنا بودن به شبکه‌های مدنی و گروه‌های سیاسی، حذف یا به حاشیه راندن سردمداران دستگاه‌های فرهنگی و ندادن زمینه‌های کافی برای دادخواهی و اعتراض عمومی، روشی بوده که تا کنون این دست‌گاه به آن مبادرت ورزیده است. حکومت وحدت ملی نه تنها به این موارد اکتفا نکرده، بلکه در صدد تضعیف بسترهای ملی و کانال‌های هم‌پذیری نیز می‌باشد مدیران ارشد حکومت با نگاه‌های دوگانه و با توسل به ابزارهای غیر منطقی و خارج از عُرْف سیاسی موجود، دست به گروه/قوم‌پرستی بی‌قید و شرط می‌زنند، که این روند در سطوح مختلف برانزده می‌باشد، از استخدام کامندان در ادارات دولتی تا سپردن فنون انکشافی به شرکت‌های ذی‌دخل و نزدیک با صاحبان قدرت. تمامی این موارد دست به دست هم داده و زمینه‌ی هرگونه گفت‌وگوی منطقی را مسدود نموده است. با این وجود نهادهای مدنی و ظرفیت‌های فرهنگی باید با دادن الگوهای مشخص و راه‌گشا در صدد تغییر اوضاع بوده و لحظه‌ی از درک واقعیت‌های موجود کنونی در کشور دریغ نوزند.

نقد اجتماعی

### پان تروریسم؛ جدی‌ترین تهدید جامعه‌ی بشری

بسم الله یآوری

تروریسم‌ها زوال ناپذیر اند، کارخانه‌های تولیدی تروریسم، ویرژن‌های جدید و با کیفیت عالی را در سایزهای مختلف و با کارایی متفاوت خلق می‌کنند. آن‌چه مبرهن است، این است که انتحاری‌ها ضمن سفاک‌بودن، مظلوم‌ترین و جاهل‌ترین گروه اجتماعی است. مظلومیت‌شان به دلیل این است که این گروه بدون هیچ اراده‌ی آگاهانه به مسلخ می‌روند. هرچند مغز انتحاری‌ها با ایدئولوژی وهابیت، تسخیر و تزیق می‌شوند اما؛ بیشترین در نبرد هویتی و نژادی قربانی می‌گردند. آن‌چه در مورد تروریسم می‌توان پیش‌بینی کرد، این است که تفکر تحجرگرایانه‌ی آنان با الاخره جهانی می‌شود و شک نکنید که روزی این گروه به یک جامعه‌ی عظیم مبدل خواهد شد. حوادث تروریستی امروزه آن‌قدر گسترده و همگانی است، که تمام جهان را تهدید می‌کند، فقط شیوه‌ی نبرد فرق می‌کند، عده‌ی به نام قران در جنوب آسیا و خاورمیانه آدم می‌کشند و عده‌ی به خاطر زیاده‌خواهی و خودبرتربینی نژادی، دینی و زبانی در سراسر دنیا بر انسان‌ها ظلم و ستم روا می‌دارند. تروریست‌های غربی شاهرگ کاپیتالیسم را نشانه می‌روند. تروریست‌های شرقی هویت نژادی و اماکن مقدسه که سنگر دین، جامعه و سیاست است را به اضافه‌ی آثار و ابدات تاریخی، نشانه‌گیری و تخریب می‌کنند. واقعیت این است که انتحاری‌ها در مدت زمان کوتاهی، از چند فرد محدود به یک شبکه و سازمان بزرگ مبدل شده‌اند. انسان‌ها از غربی‌ترین نقطه‌ی جهان تا شرقی‌ترین نقطه و از شمال تا جنوب از دست‌اعمال خشونت‌آمیز و باورهای نفی‌کننده‌ی زندگی تروریسم در امان نیستند. تجارب چند سال اخیر نشان داده است، که انتحاری‌ها می‌توانند در هر جایی نفوذ کنند و آدم بکشند. برای آنان فرقی نمی‌کند خیابانی در نیویورک است، یا خط میترویی در روسیه، یا کلیسای در مصر و مسجدی در کابل، بلکه آنان قدرت این را دارند که در همه‌جا خون بریزند و وحشت بیافرینند.

در قسمت قربانیان تروریسم و انتحاری‌ها، اما تفاوت جدی وجود دارد. این تفاوت که؛ ممالک توسعه یافته، با تفکر عقلانی و با استفاده از فناوری‌های نوین، قدرت این را دارند که جلو رشد این شبکه را در سرزمین‌های خویش بگیرند، ولی جهان‌سومی‌ها و جامعه‌ی دعا پرور ما، این شبکه‌ی خطرناک و مرگ‌آفرین را می‌خواهند با توکل غیر منطقی به خداوند، با چند صلوات و نیایش و نذورات نابود کند، که محال است و خیال است و جنون. جهان‌سومی‌ها نفهمیده‌اند، که انفجار و انتحار یک پدیده‌ی منفرد نیست، بلکه یک پدیده‌ی اجتماعی و عمومی است، انتحار یک کلیت به تمام معنا است که می‌شود به آن گفت سرنوشت عمومی، بدین سان سازمان‌های تروریستی در یک اقدام همگانی با سلاح و رگبار مسلسل نابود می‌شود نه با نیایش و تظاهرات خیابانی. فرجام این پان تروریسم به یک پارادایم و غایتن به یک ایستمه و مکتب تبدیل خواهد شد و آن زمان ناپودی آن در پازل ناممکن‌ها قرار خواهد گرفت. برای ناپودی تروریسم، باید منابع آنان شناسایی گردد و نابود شود، با اتکا به تقدیر و سرنوشت، تروریسم نابود نمی‌شود، بلکه قوی‌تر و درنده‌تر می‌گردد. کرختی جامعه‌ی ما در برابر تروریسم و توکل آنان به دعا، انتحاری‌ها را خیره‌سر تر خواهد ساخت و این گونه قلمرو آنان وسیع‌تر و افکار و بنیادهای ایدئولوژیک آنان مستحکم‌تر از امروز خواهد شد.